

ایران و امنیت آسیای غربی

آیا هارتلند جدید از خلیج فارس تا دریای خزر گسترش می یابد؟

دکتر پیروز مجتهد زاده^۱

چکیده:

آسیای غربی تا حدود زیادی متشکل از آن چیزی است که به عنوان «خاورمیانه بزرگتر» شناخته می شود اصطلاحی که برای اشاره به ترکیبی از مناطق خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی و نیز خاورمیانه غربی طراحی شد، اما معنایی جغرافیایی ندارد، چرا که نمایانگر یک «منطقه» ژئوپولیتیکی واقعی نیست. لکن در این متن بخاطر دقت جغرافیایی از اصطلاح «آسیای غربی»، که دو منطقه خلیج فارس و خزر-آسیای مرکزی را پوشش می دهد، استفاده می کنیم. دو منطقه خلیج فارس و خزر-آسیای مرکزی در دهه های اول قرن بیست و یکم با یک نقش ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی به هم مرتبط در نظام جهانی فعلی به عنوان دو منطقه اصلی عرضه انرژی شناخته شده اند. در نتیجه، هر مسئله، مربوط به امنیت در این مناطق برای بازیگران منطقه ای و جهانی از اهمیت زیادی برخوردار است. در واقع بازیهای ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی بازیگران منطقه ای و جهانی مختلف، امنیت در منطقه خزر- آسیای مرکزی را تهدید می کنند. این عوامل موضوع مقاله حاضرند که با دو امر موضوعات امنیتی در خلیج فارس و موضوعات امنیتی در خزر-آسیای مرکزی پیگیری می شوند و در بخش پایانی با مباحثی چون عصر صلح بریتانیایی، عصر پسا استعماری و جنگ ها و آغاز صلح آمریکایی به این امر پی می بریم که همانطوریکه توجه بین المللی بیشتری بر موضوعات امنیتی مربوط به خلیج فارس و دریای خزر- دو منطقه انرژی آسیای غربی - متمرکز می شود، اهمیت جایگاه جغرافیایی بی نظیر ایران میان این دو منطقه و اجتناب پذیری نفوذ طبیعی آن بر مسائل امنیت منطقه ای بدیهی تر می شود.

واژگان کلیدی: ایران، آسیای غربی، منطقه ژئوپولیتیکی، امنیت

مقدمه

آسیای غربی تا حدود زیادی متشکل از آن چیزی است که به عنوان «خاورمیانه بزرگتر» شناخته می‌شود، اصطلاحی که برای اشاره به ترکیبی از مناطق خلیج فارس و خزر-آسیای مرکزی و نیز خاورمیانه عربی طراحی شد. با این حال، بخاطر بعضی از پیامدها لازم به ذکر است که اصطلاح «خاورمیانه بزرگتر» معنایی جغرافیایی ندارد، چرا که نمایانگر یک «منطقه» ژئوپولیتیکی واقعی نیست. گهگاهی در بعضی از حلقه‌های آکادمیکی غرب تلاشهایی صورت می‌گیرد تا این اصطلاح را مد کنند بدون اینکه هدف واقعی از این تلاش روشن شود. یکی از تبیینهای احتمالی می‌تواند در تمایل به توجیه جغرافیایی گنجاندن کشورهای خاورمیانه ای چون اسرائیل و ترکیه در مناطق خلیج فارس، قفقاز، دریای خزر و آسیای مرکزی جستجو شود که نه ترکیه و نه اسرائیل ارتباط جغرافیایی مستقیمی با آن ندارند. اگر این امر نیروی محرکه ای در پس تلاش مزبور است به سختی می‌توان بیهودگی دلیل فوق را نادیده گرفت. اولاً به این دلیل که ترکیه و اسرائیل در منطقه خزر- آسیای مرکزی فعالند بدون اینکه نیاز به توجیه جغرافیایی برای آن باشد بویژه در دنیای فعلی جهانی شدن که محدودیتهای جغرافیایی و منطقه ای را پشت سر گذاشته است. دوماً به این دلیل که اصطلاح «خاورمیانه» نمایانگر یک منطقه جغرافیایی واقعی نیست چه رسد به اصطلاح «خاورمیانه بزرگتر». (۱)

اصطلاح «خاورمیانه» یا «خاور نزدیک» یا «خاور نزدیک و میانه» در دهه‌های اخیر به صورتهای مختلف و برحسب سرزمینهای انضمامی استفاده می‌شود. اصطلاح فوق از آفریقای شمالی تا مرزهای هند، از مرزهای جنوبی قفقاز و دریای خزر تا دریای سرخ و ورای آن گسترش یافته است. این منطقه، منطقه ای گسترده است با عدم تجانس و به گفته سول کوهن معیارهای جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، استراتژیکی یا هر معیار دیگری لازم است تا یک حوزه فضائی را به عنوان یک «منطقه» بسازد (۲). حوزه معروف به «خاورمیانه» در واقعیت آمیزه ای از چندین منطقه مختلف مانند «خلیج فارس»، «شرق مدیترانه»، «مغرب» و ... است که هر یک با شاخصه‌های تجانس که یک محیط را به عنوان یک «منطقه» می‌سازند، یک منطقه به حساب می‌آیند. در این متن بخاطر دقت جغرافیایی از اصطلاح «آسیای غربی»، که دو منطقه خلیج فارس و خزر- آسیای مرکزی را پوشش می‌دهد، استفاده می‌کنیم.

امنیت در آسیای غربی

هر نوع مطالعه ای در باب علائق امنیتی باید از آنچه که برای منافع اقتصادی یا کار ویژه سیاسی یک منطقه خاص تهدید به حساب می آید آگاه باشد و این تهدید به طور کلی وابسته به روشی است که چنین منطقه ای منافع اقتصادی و یا کار ویژه سیاسی اش را تعریف می کند. دو منطقه خلیج فارس و خزر-آسیای مرکزی در دهه های اول قرن بیست و یکم با یک نقش ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی به هم مرتبط در نظام جهانی فعلی به عنوان دو منطقه اصلی عرضه انرژی شناخته شده اند. در نتیجه، هر مسئله مربوط به امنیت در این مناطق برای بازیگران منطقه ای و جهانی از اهمیت زیادی برخوردار است و بخاطر نگرانی استراتژیکی جهانی برای امنیت این دو منطقه است که مفهوم «هارتلند» جدید می تواند جنبه عینی پیدا کند (۳).

کشور میان این دو منطقه یعنی خلیج فارس و خزر-آسیای مرکزی، ایران است. یعنی اگر قرار باشد خلیج فارس از نظر جغرافیائی به منطقه خزر-آسیای مرکزی متصل شود، این اتصال باید از طریق ایران، تنها کشور خلیج فارس با حضور جغرافیایی واقعی در منطقه خزر-آسیای مرکزی، صورت گیرد. این جایگاه جغرافیائی بی نظیر ایالات متحده را در طراحی های امنیت جهانی «نظام نوین جهانی» معروف خود دچار مشکلات زیادی می کند. این موقعیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی مبنایی را تشکیل می دهد که برداشتهای امنیتی ایران-ایالات متحده بر روی آن برخورد می کنند و روابط دو طرفه میان دو کشور را تحت الشعاع قرار می دهد که به نوبه خود منبع اصلی تهدید برای امنیت کل آسیای غربی، حداقل در نظر است. برای اینکه مدتها ایران از سوی ابرقدرت شمالی خود به عنوان سرزمینی فاصل محسوب می شد که باید برای دسترسی به آبهای گرم جنوب یعنی خلیج فارس و اقیانوس هند از آن رد شد (۴). سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه ۱۹۹۰ و ظهور تعدادی از کشورهای جدید، ایالت متحده را مجذوب مناطق خلیج فارس و خزر-آسیای مرکزی کرده و امنیت آنرا تبدیل به موضوع نگرانیهای اول جهانی و منطقه ای ساخته است.

این نظام جهانی تغییر یافته دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن ۲۱ بر آسیای غربی و اولویتهای استراتژیکی آن فراتر از سیاست شناسایی تاثیر گذاشته است. این اولویتهای در خلیج فارس از نگرانیهای مربوط به تهدیدات شوروی به تنش در حال ظهور ناشی از منازعات جغرافیایی در منطقه تغییر ماهیت داد. مناقشات سرزمینی زیادی در خلیج فارس وجود دارند که بعضی از آنها به طور بالقوه انفجاری اند مانند مورد بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت. در حال حاضر، در حالیکه

تصور می شود مناقشات جغرافیایی منابع اصلی ناامنی در خلیج فارس به حساب می آیند، بازیهای ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی بازیگران منطقه ای و جهانی مختلف، امنیت در منطقه خزر-آسیای مرکزی را تهدید می کنند. این عوامل موضوع مقاله حاضرند.

الف - موضوعات امنیتی در خلیج فارس

با سقوط نظام جهانی دو قطبی پس از تجزیه اتحاد شوروی و پیمان ورشو در اوایل دهه ۱۹۹۰، مفاهیم امنیتی در خلیج فارس تقریباً فراتر از امر رسمیت شناسی رفتند. بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت حضور نظامی قدرت بزرگ را در منطقه بخاطر حفظ امنیت به همراه داشت در حالیکه تطویل این حضور نظامی از نظر بعضی از کشورهای منطقه بعنوان منبع بالقوه تنش و ناامنی در آنجاست. علاوه بر این، نظام جهانی در حال تغییر امروز به عنوان تکانه ضرورت بخش گروه بندیهای منطقه ای برای تسهیل کردن ظهور یک جهان ژئوپولیتیکی چند قطبی عمل می کند. نظیر این امر این حقیقت است که منافع ملی در مناطق مختلف به عنوان بایسته های منطقه ای تحمیل کننده همگرایی منطقه ای به منظور بقای منافع منطقه ای در جهان سیاسی جدید عمل می کنند. بر اساس این تکانه های جهانی و بایسته های منطقه ای است که حل مناقشات سرزمینی سرآغاز رسیدن به منطقه گرایی از نوعی است که مناسب الگوی ژئوپولیتیک جهانی جدید خواهد بود. در اینجا تنها فهرستی از قابل توجه ترین نمونه های مناقشات سرزمینی در خلیج فارس را ارائه می دهم که می توان آنها را در دو مقوله اصلی طبقه بندی کرد: مناقشات میان غربی، و مناقشات سرزمینی عرب-ایرانی.

رتال جامع علوم انسانی

۱) مناقشات میان غربی

در مورد این مقوله حوزه های مناقشه ذیل از اهمیت امنیتی برخوردارند:

۱-۱ مناقشات سرزمینی کویت-عراق که حداقل بطور موقت توسط کمیسیون مرزهای ملل متحد در ۱۹۹۳ رفع شدند. یعنی هرچند، عراق کلاً با شرایط قرار داد موافقت نکرد اما مجبور شد آن را تا حدودی بپذیرد. متن این موافقت نامه مسئله تقسیم حدود دریایی و مناقشات مرزی را حل نشده باقی گذاشت.

۱-۲ بحرین و قطر با پیشگیری از جنگی تمام عیار در ۱۹۸۶ مناقشات سرزمینی و دریایی خود را به دیوان بین المللی برای بررسی و تطبیق ارجاع داده اند. این مناقشه آنقدر پیچیده شده که شامل ۱۷ جزیره مجمع الجزایر هوار (Hawar)، دو آبتل (جای کم عمق)، حوزه های

دریا بستر و فلات قاره ای بین دو کشور شده است. (۵) دیوان بین المللی در مارس ۲۰۰۱ این موضوع را به قضاوت گذاشت.

۱-۳ مناقشات مرزی بلند مدت بین عربستان سعودی و قطر که منجر به برخوردهای مرزی میان این دو عضو شورای همکاری خلیج فارس در اواخر ۱۹۹۲ شده بود اما ریاض و دوحه از آن زمان به بعد تصمیم گرفتند حوزه های مرزی را با کمک یکی از شرکتهای حقوقی فرانسوی متخصص در این کار حدود بندی نمایند. با وجود این، مناقشات سرزمینی عربستان سعودی در بوریمی، مناطق لیوا و حوزه های نفتی شویبه با ابوظبی و دهلیز دسترسی مبهم آن کشور در خورالعدید بر روابط مرزی با قطر تأثیر می گذارد.

۱-۴ عربستان سعودی و ابوظبی (UAE) از آغاز قرن بیست در مناقشات مرزی و سرزمینی در مناطق بوریمی درگیر بوده اند. این مناقشه پیچیده شامل سلطان نشین عمان و ادامه آن در مناطق لیوا و خورالعدید قطر نیز می شود. چندین موافقت نامه مرزی تنظیم شده توسط سران بریتانیا و آمریکا در نیمه اول قرن بیستم از حل کامل مناقشه ناتوان بودند. موافقت نامه دو جانبه میان عربستان سعودی و ابوظبی در ۱۹۷۴ که بوسیله آن ابوظبی به عربستان سعودی منطقه ای برای دسترسی به خلیج فارس در خلیج خورالعدید در نزدیک شبه جزیره قطر داد، مسئله را پیچیده تر کرده است. (۶) پیچیدگی سرزمینی در حوزه های نفتی سعودی شویبه نزدیک مرزهای ابوظبی، که بر استخراج و اکتشاف نفت از این منطقه توسط عربستان سعودی تأثیر می گذارد، در بهار ۲۰۰۰ توجه زیادی را به خود جلب کرد اگرچه دو کشور در دهه های اخیر سعی کرده اند تا از این مناقشات بکاهند.

۱-۵ مناقشات مرزی و سرزمین عربستان سعودی و یمن در منطقه گسترده ای شامل سه استان عصیر، جیزان و نجران از ۱۹۳۴ شروع شد. این مناقشه دو همسایه را در چندین مورد از جمله برخوردهای مرزی ۱۹۹۴ به جنگ مسلحانه کشاند. با این حال دو کشور موفق شدند این مناقشه را در ۱۹۹۵ در نتیجه دست کشیدن رژیم حاکم یمن از دعای مربوط به سه استان مذکور حل کنند. (۷) موافقت نامه حل مناقشات مرزی ۱۹۹۵ چیزی در حدود ۲۵ هزار کیلومتر بین دو کشور را حد بندی می کند.

۱-۶ تعدادی از مناقشات مرزی و سرزمینی کم اهمیت در میان دولتهای عربی خلیج فارس وجود دارد، مانند مناقشات کویت- عربستان سعودی بر سر قاروه (Qaruh) و ام المرادین در حوزه های ساحلی منطقه بی طرف سابق بین دو کشور و مناقشات سرزمینی بین امارات متحده عربی و عمان در منطقه دیا در دریای عربی و حوزه های مرزی راس الخیمه در

خلیج فارس.

۲) مناقشات عربی- ایرانی

در مورد این مقوله دو حوزه اصلی مناقشات سرزمینی میان ایران و کشورهای عربی منطقه وجود دارد:

الف- مناقشات سرزمینی و مرزی ایران و عراق که چندین قرن پیش شروع و با جنگ ۱۹۸۰ پایان یافت. این مناقشات از سوی هر دو طرف و نیز قدرتهای خارجی بطور گسترده ای برای اهداف سیاسی مورد استفاده قرار گرفتند. ایران از مسئله جنبشهای کردی عراق (مسئله پیرامونی در مناقشات دو کشور) در دهه ۱۹۷۰ برای تثبیت منطقه ای خود استفاده کرد. ایالت متحده نیز از مناقشات موجود بین دو کشور در دهه ۱۹۸۰ از طریق مسلح کردن و تشویق عراق به تجاوز به ایران برای «مهار گسترش انقلاب اسلامی ایران به بقیه منطقه» استفاده کرد. تشویقی که در ۱۷ مارس ۱۹۹۸ توسط وزیر مور خارجه امریکا مادام آبرایت پذیرفته شد. عراق نیز از مناقشات سرزمینی و مرزی با ایران برای تحکیم و گسترش نقش رهبری در جهان عرب استفاده کرد. رهبران عراقی با دانستن خود به عنوان یکی از صالح ترین شرکا در رقابت برای رهبری کشورهای عربی در نیمه دوم قرن بیستم جاه طلبی های خودشان را از طریق کشورهای قرار گرفته در خط مقدم اسرائیل مانند مصر، اردن و سوریه ارضا کردند. این امر زمانی اتفاق افتاد که خصومت با اسرائیل، موثرترین عامل تعیین کننده در رسیدن به جایگاه رهبری در جهان عرب به شمار می آمد. رهبران بغداد با تبدیل این نقض جغرافیایی به مزیت جغرافیایی انحصاری برای عراق نتیجه گرفتند عراق تنها کشور عربی خط مقدم خواهد بود. نه تنها ایران انتخاب طبیعی بود بلکه تنها انتخاب نیز می بود: کشوری با تاریخ طولانی رقابت با عراق: کشوری مطنون به همکاری سیاسی و اقتصادی با اسرائیل در دهه های ۷۰-۱۹۶۰ و کشوری که با مناقشات مرزی و سرزمینی با عراق، بهترین ابزار یا بهانه را برای منازعه ارائه داد. این منازعات به ملتهای عرب بعنوان سبمل نیات بیمارگونه ایران در مورد «سرزمینهای عربی» ارائه شد. برنامه ریزی گسترده مبارزه تبلیغاتی علیه ایران شامل تلاش برای تغییر اسامی تاریخی مکانهای جغرافیایی چون خلیج فارس می شد در حالیکه ایران بطور جدی از تغییرات مشابهی مانند رودخانه جداکننده ایران از عراق به نام شط العرب امتناع می کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فوریه ۱۹۷۹، روابط با همسایگان عرب تیره و تار شد. این امر عمدتاً به دلیل برداشت منطقه و غرب از آن به عنوان تهدیدی شدید نسبت به امنیت

منطقه ناشی از نفوذ مستقیم حکومت انقلابی ایران در شکل صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورهای منطقه یا در نتیجه شورشهای اسلامی در کشورهای منطقه ملهم از انقلاب ایران بود. (۸) این رویدادها همراه با تشویقها و ترغیبهای فعالانه از سوی ایالات متحده عراق را ترغیب به نادیده گرفتن یک جانبه موافقت نامه مرزی ۱۹۷۵ الجزایر با ایران و برافراشتن پرچم «دفاع از عربهای خلیج در مقابل تهدیدهای انقلابی ایران» کرد.

عراق با امید پیروزی سریع بر نیروهای دفاعی ایران، که به شدت توسط انقلاب تحریک شده بودند جنگ را با ایران شروع کرد که از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ طول کشید. نه تنها عراق توانست به اهداف جنگی خود در گرفتن کل شط العرب و نیز بخشهایی از استان خوزستان ایران برسد بلکه رئیس جمهور عراق صدام حسین در نامه ای به تاریخ ۱۴ آگوست ۱۹۹۰ به رئیس جمهوری اسلامی ایران تایید کرد که عراق آماده مذاکره برای حل مناقشات مرزی و سرزمینی با ایران بر اساس موافقت نامه ۱۹۷۵ الجزایر می باشد (۹). بیشتر سرزمینهای اشغال شده توسط عراقیها در کردستان و خوزستان ایران نیز به ایرانیها در نتیجه عقب نشینی عراق برگردانده شد.

ب- مناقشه سرزمینی ایران-امارات متحده عربی بر سر جزایر تنب کوچک ، بزرگ و ابوموسی که توسط امارات متحده عربی در ۱۹۹۲، پس از ۲۱ سال برگشت این جزایر از طریق موافقت نامه انگلیسی-ایرانی به ایران، مطرح شد. در حالیکه امارات متحده عربی در نامه مربوط به دیدگاه های خود به ملل متحد در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ ادعا کرد که این جزایر از ابتدای تاریخ متعلق به امارات بود. ایرانیها معتقدند که امارات قبل از ۱۹۷۱ وجود نداشته و بنابراین نمی تواند ادعای مالکیت بر هیچ سرزمینی را از آغاز تاریخ کند. همچنین استدلال می کنند که امارات در شکل فدراسیون تا اوایل دهه ۱۹۶۰ بعد سرزمینی نداشت. در این زمان بود که بریتانیا سرزمینهای متعدد را در نواحی مسندام میان آنها تقسیم کرد و همین اواخر در مالکیت واقعی آنها قرار گرفتند.

همچنین ایرانیان استدلال کرده اند که این جزایر مانند بسیاری از جزایر دیگر در نیمه شمالی خلیج فارس همیشه در نقشه های دوازده گانه رسمی بریتانیا به ایران تعلق داشتند و بسیاری از اسناد تاریخی دیگر نیز این امر را ثابت می کنند. از طرف دیگر، امارات متحده عربی صحبت از اسنادی از حاکمان قاسمی (جواسیم) بندر لنگه به میان می آورد که موید مالکیت راس الخیمه بر جزایر تنب کوچک و بزرگ است. ایرانیان در پاسخ به این امر استدلال می کنند که دیدگاه شاخه ای از خانواده قاسمی در بندر لنگه و جزایر وابسته در قرن نوزدهم به

عنوان مقامات رسمی ایرانی که از طرف حکومت مرکزی بر این ناحیه حکومت می کردند هیچ حق سرزمینی برای آنها یا خویشاوندان قبیله ای آنها در مسندام در بر نداشت (۱۰). با این حال، اخیراً یک سری از اسناد غیرسری، جلسه ای را در وزارت خارجه بریتانیا در سال ۱۹۰۲ افشا می کنند که در آن تصمیم گرفته شد با پیش بینی تهاجم روسیه به خلیج فارس جزایر استراتژیک در و یا نزدیک تنگه هرمز اشغال شوند (۱۱). بریتانیا در ژولای ۱۹۰۳ اشغال جزایر تنب بزرگ، ابوموسی و سیری را توسط حاکمان قاسمی شارجه محکوم کرد (تنب کوچکتر در سال ۱۹۰۸ اشغال شد) (۱۲).

در سال ۱۹۰۴ مدیر ایرانی تشریفات جنوب از ابوموسی بازدید کرد و از دیدن پرچم برافراشته شارجه در آنجا تعجب کرد. او آنرا با پرچم ایران عوض کرد و گارد تشریفات ایران را در آنجا مستقر ساخت. اگرچه بریتانیا اشغال جزایر توسط شارجه را برگرداند (۱۳) اما ایرانیها قریب به ۶۸ سال علیه اشغال جزایر اعتراض کردند و حتی گهگاهی موفق به جلوگیری از این اشغال شدند.

ایران با مطمئن بودن از بازگرداندن حاکمیت بر جزیره سیری در ۱۹۶۲، مبارزه علنی برای بازگرداندن جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در اواخر دهه ۱۹۶۰ را از سر گرفت، اما بریتانیا علیرغم اخطارهای زیاد ایرانیها مبنی بر اینکه اگر راه حل مذاکره جواب ندهد به زور جزایر را پس می گیرند، بر سر میز مذاکره حاضر نشد. اما آنچه که بریتانیائیان را مجبور به مذاکره با ایرانیها بر سر موضوع کرد تهدید استفاده از زور نبود بلکه ایجاد بن بست در رابطه با ایجاد فدراسیون امارات عربی در اثر انقضاء و پایان صلح بریتانیایی در سال ۱۹۷۰ در منطقه بود که نزدیک می شد. آنچه که اتفاق افتاد این بود که سه قدرت اصلی منطقه-ایران، عراق و عربستان سعودی- هر کدام به دلایل خاص خود اعلام کردند که فدراسیون در حال ظهور را شناسایی نمی کنند. به همین دلیل، بریتانیا نتیجه گرفت که ایجاد اتحادیه ای از امارتهای کوچک بدون اراده قدرتهای منطقه ای، این اتحادیه سست را در اختیار و فرمان آنها قرار می دهد. وجود این شرایط بود که بریتانیا را مجبور کرد تا سیاستهای ۶۸ ساله تعویق در مذاکره با ایران بر سر دعاوی تاریخی آن بر این جزایر را رها کند. بریتانیا در این مذاکرات با حمایت از امارات شارجه و راس الخیمه شروع به اجرای استراتژی در تنگنا گذاشتن ایران از طریق طولانی کردن مذاکرات کرد. ایران با پایان یافتن زمان و نگران اجتناب از امکان ایجاد فدراسیون وراث مناقشه از سلف استعماری خود-منع اختلاف که نزد تهران بعنوان امری مضر برای «معاهده منطقه ای جمعی» پیشنهادی خود برای حفظ صلح و امنیت در نتیجه

عقب نشینی بریتانیا به حساب می آمد- طرح بریتانیا را برای برگشت بدون قید و شرط دو جزیره تنب بزرگ و کوچک به ایران بدون هیچ اعتراضی از سوی بریتانیا نسبت به آن و شناسایی حقوق حاکمیت وی در بخشهایی از جزیره ابوموسی با اجرای تفاهم نامه میان ایران و شارجه، پذیرفت (۱۴). واکنش کشورهای عرب به این رویداد چند گانه بود. در حالیکه دولتهای میانه روی عرب احتیاط و مصلحت را ترجیح دادند، منجمله حاکم ابوظبی که از ماهیت و پیشرفت مذاکرات ایرانی-انگلیسی برای حل مناقشه باخبر بود، دولتهای رادیکال عرب سیاستهای پر سر و صدایی را از نظر داخلی و نیز در سطح ملل متحد پذیرفتند. الجزایر، عراق، لیبی و یمن جنوبی سابق شکایت خود را به شورای امنیت ملل متحد ارائه دادند و این شورا در جلسه ۹ دسامبر ۱۹۷۱ به اتفاق آراء تصمیم گرفت به پیشنهاد نماینده سومالی، عضو جامعه عرب، پرونده را متوقف و آنرا به بعد موکول سازد (۱۵).

بیست و یک سال گذشت بدون اینکه امارات متحده عربی، که از ۲ دسامبر ۱۹۷۱ بوجود آمد، ادعایی در مورد جزایر مورد بحث داشته باشد؛ دو روز پس از اینکه این جزایر به ایران برگردانده شد و یک روز پس از اینکه حکومت بریتانیا بر امارات پایان یابد. تهران نگرانیهای زیادی در مورد دلایل و روش مطرح شدن این ادعا در ۱۹۹۲ پس از حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس به دلیل بحران ۱۹۹۰ و ۹۱ کویت دارد، ضمن اینکه سیاست به اصطلاح مهار دو جانبه ایالات متحده علیه ایران و عراق در منطقه در نوسان کامل بود. حادثه ای در جزیره ابوموسی در آوریل و آگوست ۱۹۹۲، که توسط وزیر وقت خارجه ایران به عنوان داوری غلط توسط مقامات دون پایه ایرانی توصیف شده (۱۶)، امارات متحده عربی را تشویق به ادعای حاکمیت بر کل ابوموسی و «تقاضای برگشت» دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک به آن کشور که در سواحل ایران قرار دارند، کرد.

تاریخ معاصر جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی نشان دهنده مسائل مرزی محدود کننده و فرار در خلیج فارس است. در حالیکه امارات در نامه خود (۲۷ اکتبر ۱۹۹۲) به سازمان ملل، قانونی بودن یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ بین ایران و شارجه را با خواستن از ایران برای پیروی از متن و روح آن سند در مورد حاکمیت مشترک در ابوموسی تایید می کند، ابوظبی، ادعای حاکمیت بر کل آن جزیره و دو تنب را دارد. متناقض تر این است که ابوظبی دست به مبارزه علنی برای سیاسی کردن و بین الملل کردن مسئله دعای خود در باب این جزایر زده است. این قصد و نیت زمانی بیشتر روشن می شود که دیگر اعضای شورای خلیج فارس، اعلامیه داماس کونس (۶+۲) و حتی جامعه عرب که توسط امارات متحده عربی به حرکت وا

داشته شده بودند، مکرراً در حمایت از تلاشهای امارات اعلامیه صادر می کنند. معذک، هیچ تعهد واقعی در مورد این اقدامات از سوی هر یک از اعضای سازمانهای کشورهای عربی برای عراق وجود نداشته است. از اینرو، امید امارات متحده عربی نسبت به دعاوی خود در مورد این جزایر که تبدیل به یک محاکمه مشهور در سطح منطقه خاورمیانه به عنوان سبب مقاومت آمریکا-عرب در برابر گسترش نفوذ ایران در خلیج فارس شده است ظاهراً بواسطه دوستی مجدد و همکاری فزاینده عرب-ایرانی از بین رفته است. با وجود امضای قراردادهای متعدد شورای همکاری خلیج فارس یا بیانیه های ۶+۲ در حمایت از دعاوی امارات متحده عربی اما بیشتر دولت‌های عرب عضو سازمانهای عربی مخصوصاً سوریه، عربستان سعودی، عمان، قطر، بحرین و کویت علاقه مندیشان را به توسعه همکاری اعراب-ایران برای نیل به صلح و ثبات در منطقه تأیید می کنند. این امر بویژه در بهار ۱۹۹۹ مشهود بود زمانی که وزیر دفاع عربستان سعودی علناً موضع امارات متحده عربی را در مورد ایران و سه جزیره نقد کرد. شورای همکاری خلیج فارس برای جبران ناامیدی فزاینده امارات متحده عربی و جلسه وزرای خارجه خود در بهار ۱۹۹۹ تصمیم گرفت کمیته سه جانبه ای متشکل از وزرای خارجه عربستان سعودی، قطر و عمان برای تسهیل مذاکرات مستقیم بین ایران و امارات متحده عربی به منظور حل این مناقشه تشکیل دهد. تهران چندین بار اعلام کرده بود که مایل به مذاکره با امارات متحده عربی در مورد موضوع مورد بحث است، به شرط اینکه ابوظبی آماده مذاکرات واقعی شود و از نشان دادن علائمی مانند علائم نشان داده شده توسط مذاکره کنندگانش در مذاکرات مستقیم دوحه در ۱۹۹۶ اجتناب کند. علاوه بر این، برای تحقق مذاکره مستقیم و مسالمت آمیز در مورد هر نوع مناقشه سرزمینی و مرزی باید مدعی، تناسب ادعاها را رعایت کند، موضوع مورد ادعا را غیر سیاسی نماید و تمایلات حقیقی خود برای حل ادعای مورد نظر را نشان دهد. ضمناً اگر هیچ روشی برای حل مناقشات سرزمینی ایران-امارات متحده عربی وجود نداشته باشد باید در صدد گسترش همکاری عرب-ایرانی بود، با توجه به این که این همکاری ها منجر به توسعه اراده مثبت بین دو طرف خواهد شد و این امر پیش نیازی برای حل مناقشات جغرافیایی است.

ب) موضوعات امنیتی در خزر - آسیای مرکزی

برخلاف این واقعیت که مسائل جغرافیایی در خلیج فارس منبع اصلی تهدید برای امنیت منطقه ای به حساب می آیند، تنها موضوع جغرافیایی که بر مسئله امنیت در منطقه خزر-

آسیای مرکزی تأثیر دارد، مسئله رژیم حقوقی دریای خزر است. در اینجا عامل اصلی بی ثبات کننده ژئوپولیتیک است: ژئوپولیتیک دسترسی به جهان خارج و ژئوپولیتیک لوله های نفتی و گازی.

ممکن است منطقه خزر بعنوان گستره وسیعی از قفقاز در غرب تا آسیای مرکزی در شرق نگریسته شود که از یکدیگر توسط دریای خزر جدا شده و از همان طریق نیز به یکدیگر متصل می شوند. به عبارت دیگر، هدف این مطالعه ادغام قفقاز، خزر و آسیای مرکزی در یک منطقه جغرافیایی است تا بتوان به آن عنوان منطقه «خزر-آسیای مرکزی» داد. عوامل متعدد جغرافیای منطقه ای و محیط زیست انسانی از این رویکرد حمایت می کنند، ضمن اینکه حوزه اختیاراتی به ما می دهد که در مطالعه موضوعات منطقه ای مربوط به این گستره جغرافیایی وسیع بسیار ضروری است.

ژئوپولیتیک دسترسی

همه کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق در قفقاز، خزر و آسیای مرکزی محصورند یعنی اینکه نمی توانند برای تجارت به آبهای آزاد بین المللی دسترسی مستقیم و آزاد داشته باشند. قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان همراه با ایران و روسیه هم مرز دریای خزرند. این جغرافیای خاص منجر به رشد و توسعه تجارت دریایی میان پنج کشور ساحلی فوق، شده است. با این حال چنین رشدی مسئله فقدان دسترسی دریایی به بازارهای بین المللی را حل نمی کند. راه حل عملی برای این مسئله را می توان در ایده اتصال همه این جمهوریها و افغانستان به خلیج فارس و خلیج عمان از طریق جاده و شبکه های راه آهن و خط لوله است.

در دسامبر ۱۹۹۱ قزاقستان و ایران موافقت نامه ای امضا کردند که براساس آن جمهوریهای آسیای مرکزی از طریق شبکه های راه آهن و از مسیر ایران به خلیج فارس دست یابند. (۱۷) موافقت نامه دیگری در همان سال میان ایران و اتحاد شوروی ضعیف شده، منعقد شد که اجازه عبور و مرور را تا ۴۵ مایل به هر دو طرف مرزهای ایران-آذربایجان و ارمنستان ایران-ترکمنستان به آذربایجان و ترکمن ها می داد. در ژوئن ۱۹۹۵ ایران، ترکمنستان و ارمنستان موافقت نامه سه جانبه ای امضا کردند که اجازه گسترش تجارت سرزمینی را میان آنها می داد (۱۸). مارس همان سال شاهد شروع اتصال شبکه های راه آهن آسیای مرکزی به شبکه های راه آهن ایران بود. این شبکه های راه آهن در مارس ۱۹۹۶ به هم متصل شدند. رهبران

بسیاری از کشورهای منطقه و یا نمایندگان حاضر در مراسم موقعیت جغرافیایی ایران را به عنوان پل اصلی دسترسی میان خزر-آسیای مرکزی و دنیای خارج تصدیق کردند (۱۹). در ضمن، ایران می تواند دسترسی مستقیم به منطقه خزر-آسیای مرکزی را برای نفت تولید شده کشورهای عربی خلیج فارس که مایلند تا منافع ملی اشان را در منطقه ای که در حال تبدیل شدن به رقیبی برای خلیج فارس در بازارهای انرژی جهانی است، تسهیل کند. به گونه ای مشابه، ایران به عنوان پل سرزمینی ارتباط دهنده خزر-آسیای مرکزی به اقیانوس هندمحوری حیاتی برای تعهدات تجاری هند در آن منطقه است. در حال حاضر، کشتی های هندی از بنادر گرجستان و اوکراین استفاده می کنند و با روسیه در حال گفتگو بر سر صدها کیلومتر جاده هستند تا از طریق آن کشور به آسیای مرکزی برسند. ایران پیشنهاد کرده که هند بر روی ۷۰۰ کیلومتر خط آهن بافق به مشهد (۲۰) سرمایه گذاری کند تا ارتباط آسیای مرکزی-خلیج فارس چندصد کیلومتر کوتاهتر شود. این امر به هند حس برتر بودن نسبت به پاکستان را در آسیای مرکزی می دهد. به دلیل تأیید این جغرافیای بی نظیر بود که هند و ترکمنستان در ۲۲ فوریه ۱۹۹۷ موافقت نامه ترانزیتی با ایران امضا کردند.

ژئوپولیتیک لوله های نفتی

از نقطه نظر اقتصادی ترابری نفت و گاز خزر به خارج از منطقه از طریق سرزمینهای ایران بدون شک عملی ترین راه برای صادرات و رقابتی کردن نفت و گاز منطقه در بازارهای بین المللی است. این مسیر کوتاهترین، امن ترین و ارزان ترین بدیل را برای صدور کالاهای انرژی از منطقه مذکور ارائه می دهد بویژه زمانیکه صدور نفت و گاز خزر به بازارهای پرمصرف انرژی مثل شبه قاره هند، آفریقا و خاور دور مطرح می شود. علاوه بر این، ثروت نیروی متخصص انسانی ایران در صنایع پتروشیمی، حمل و نقل توسعه یافته و زیرساختهای کشتیرانی آن، پالایشگاههای موجود و تسهیلات بندری آن، و شبکه فعلی لوله های نفت و گاز مزیت فنی و لجستیکی قابل ملاحظه ای ارائه می کنند که نمی توانست توسط هیچ مسیر بدیل دیگری که ممکن است برای حمل و نقل نفت و گاز خزر-آسیای مرکزی در نظر گرفته شوند، هموردی کند. شبکه لوله ایران به جمهوری آذربایجان مرتبط است و در فاصله کوتاهی با ترکمنستان قرار گرفته است. لوله پیوند دهنده قزاقستان و ترکمنستان به این شبکه حداقل چهار بار کوتاهتر و ارزانتر از هر بدیل دیگر طراحی شده برای دریای سیاه و مدیترانه از طریق زمینهای سخت و مناطق ناامن، خواهد بود.

مزیت خوب شبکه خط لوله ایران برای صادرات نفت و گاز از خزر-آسیای مرکزی از همه جهات شناخته شده است. چندین موافقت نامه برای استفاده از این مسیر برای صادرات نفت و گاز خزر به شبه قاره هند، چین، خاور دور، اروپا و استرالیا از طریق ایران امضا شده است (۲۱). حتی حمل و نقل ترانزیت زمینی مقداری از نفت های ترکمنستان از طریق ایران و ترکیه به مدیترانه شروع شد و ترکمنستان و قزاقستان شروع به صادر کردن برخی از محصولات خام از طریق معاملات تهاتری برای صادرات از طریق ایران را شروع کردند. اعلامه رسمی صادر شده در پایان جلسه چهارده می ۱۹۹۷ اکو (ECO) امکان معامله مشترک در مورد لوله های نفتی از طریق ایران را ارائه داد. حتی رئیس جمهور ایران آقای خاتمی در دیداری از ترکمنستان در ۲۹ دسامبر ۱۹۹۷ خط لوله گاز را در آنجا افتتاح کرد. با این وجود ژئوپولیتیک خشی کردن موقعیت جغرافیایی ایران در تجارت انرژی خزر-آسیای مرکزی، استفاده درست از این مسیر اقتصادی را با شکست مواجه کرد.

دیدگاه ایالات متحده آمریکا نسبت به نقش ایران در منطقه به نظر می رسد که منوط به تصور غیرقابل فهم از این امر باشد که هر ایده درگیری ایران در امور خزر-آسیای مرکزی به میل ایالات متحده و متحدان ترکیه ای و اسرائیلی آن نیست. (۲۲) علاوه براین، به نظر می رسد ژئوپولیتیک ایالات متحده در باب تغییر صادرات نفت و گاز خزر-آسیای مرکزی از مسیر طبیعی خودش تحمیلی باشد، البته نه صرفاً بخاطر سود متحد ترکیه ای و بدین ترتیب استمرار نوعی کنترل استراتژیک بر خطوط مزبور بلکه بواسطه این تصور که پتانسیل های جغرافیایی ایران به عنوان تنها کشور مرتبط دهنده دو حوزه عرضه کننده انرژی اصلی قرن بیست و یکم به آن امکان بازی نقش اصلی در ژئوپولیتیک جهانی قرن بیست و یکم را می دهد و اینکه باید این نقش کم رنگ شود تا امنیت منطقه ای و جهانی مورد نظر ایالات متحده حفظ شود (۲۳). این ژئوپولیتیک آشکارا ضد ایرانی ایالات متحده در منطقه فرایند رشد دموکراسی در ایران و این حقیقت که منافع ملی در سیاستهای خارجی ایران جایگزین ملاحظات ایدئولوژیکی شده را نادیده می گیرد.

فرا تر از ژئوپولیتیک نفت و گاز در خزر-آسیای مرکزی، ایالات متحده با امضای قراردادهای متعدد برای سرمایه گذاری در منطقه قادر است ادعای منافع واقعی در آن منطقه کند که به نوبه خود امکان پر کردن شکاف ژئوپولیتیکی پشت سرگذاشته توسط اتحاد شوروی برای گفتن حرف آخر در امور منطقه را برای واشنگتن تسهیل می کند. براساس این خط مشی است که ظاهراً ایالات متحده به تدریج به سوی حوزه های تریببات امنیتی از طریق آمادگی

برای توسعه رو به شرق ناتو تا خزر-آسیای مرکزی حرکت می کند (۲۴). ارزش گفتن دارد که ایالات متحده در چند تابستان گذشته دست به مانورهای نظامی مشترک در آسیای مرکزی با مشارکت همه کشورهای خزر-آسیای مرکزی زده که در آن ایران، علیرغم حضور مداوم جغرافیائی خود در این منطقه حضور نداشته اما ترکیه به عنوان عضو ناتو اما بدون پیوندهای جغرافیائی با منطقه خزر-آسیای مرکزی در آن مشارکت داشت.

این صف بندی ژئواستراتژیک، همراه با اعلام ایالات متحده در ژانویه ۱۹۹۹ مبنی بر انتقال پایگاه نظامی خود از انسلیک ترکیه به اشبوروم جمهوری آذربایجان در دریای خزر و اعلامیه ۲۰ فوریه ۱۹۹۹ رئیس جمهور آذربایجان در مورد آمادگی کشورش برای پیوستن به ناتو، شک و تردید کمی را باقی می گذارد که نظامی کردن منطقه خزر-آسیای مرکزی در دستور کار ایالات متحده بدون هیچ دلیل واقعی برای آن در این منطقه قرار گرفته است (۲۵). علاوه براین، رئیس جمهور ترکیه (عضو ناتو) در بیانیه ای عمومی و علنی در ژانویه ۲۰۰۰ در گرجستان پیشنهاد شکل گیری ترتیبات امنیت منطقه ای برای قفقاز را بخاطر ناامنی ناشی از جنگ داخلی چچن، داد. در حالیکه نمونه هایی از ناامنی منطقه ای در این منطقه توسط بازیگران منطقه ای به خوبی و با موفقیت می تواند و یا حل شده اند، پیشنهاد ترکیه برای ترتیبات امنیت منطقه ای شامل اعضای ناتو و در نظر نگرفتن بازیگران منطقه ای مانند ایران تنها می تواند شک و تردیدهای مربوط به پیشرفتهای خزنده وار ناتو به سوی خزر-آسیای مرکزی را تقویت کند (۲۶)؛ پیامدی که تنها می تواند توازنهای استراتژیکی فعلی را براندازد و ناامنی را در این منطقه افزایش دهد.

نتیجه گیری

در خلیج فارس، حجم مناقشات سرزمین عربی-ایرانی به حجم یا پیچیدگی مناقشات سابق میان بریتانیا، فرانسه و آلمانها برای مدت زمان طولانی نبوده و نیست. اگر این کشورهای اروپائی یاد گرفته اند که منافع مشترکشان را بر مناقشات مقابلشان اولویت بدهند، مطمئناً ایرانها و اعراب نیز می توانند یاد بگیرند که اینگونه باشند.

اعراب و ایرانها در سالهای اخیر شاهد بمباران تبلیغاتی گسترده ای در منطقه بوده اند که دولتهای منطقه را متهم به نیت بیمار گونه ای علیه یکدیگر می کردند، و قصد تنها نیل به این نتیجه گیری بوده که نجات منطقه از طریق حضور کشورهای فرامنطقه ای در منطقه به هزینه قربانی کردن عزت نفس و اتکاء به نفس منطقه ای صورت می گیرد. تأمل در مورد

این شرایط این سؤال را پیش می‌کشد که آیا قدرتهای فرامنطقه‌ای کاری کرده‌اند که به کشورهای منطقه کمک کند تا مناقشاتشان را حل و ترتیبات منطقه‌ای همگنی برای صلح و همکاری ایجاد کنند یا اینکه دائماً درگیر تقویت مناقشات سیاسی و سرزمینی بوده‌اند تا سلطه نظامی و دخالت سیاسی خود را در امور منطقه کامل و آنرا توجیه منطقه‌ای کنند. چنین تأملی نیازمند بررسی سه دوره تاریخ معاصر است که در طی آن قدرتهای خارجی امور منطقه را اداره می‌کردند: دولتهای ساحلی خود اداره امور را در دست داشتند؛ و قدرتهای خارجی کنترل امور منطقه را در دست گرفتند.

۱ - عصر صلح بریتانیایی

بریتانیا در طی حضور استعماری خود در خلیج فارس مسائل سرزمینی و روابط دولتها را با تناقضات و ناهمسازیهای زیادی مواجه کرد. نتیجه طبیعی چنین ناسازگاری نمی‌توانست نزدیکی باشد بلکه مناقشات سرزمینی و مرزی متعدد در منطقه بود. محققان تاریخ معاصر بریتانیا معتقدند این امر بدین دلیل بود که منافع بریتانیا در آن زمان با منافع یکی از دولتهای منطقه هماهنگ تر بود تا با منافع بقیه دولتها و در زمان دیگر برعکس می‌شد. آنها معتقدند برخورد بریتانیا با مناقشات سرزمینی در خلیج فارس مبتنی بود بر سیاست رها کردن مشکلات تا زمانیکه مشکلی ایجاد می‌کردند. این امر ممکن است قانع کننده باشد اما واقعیت این است که جانبداری از یک طرف در یک زمان و از دیگری در زمان دیگر عملاً بین طرفها تفرقه و حکومت کردن بریتانیا را آسان می‌ساخت و توجیه منطقه‌ای برای تداوم حکومت استعماریشان را هموار می‌کرد.

۲ - عصر پسا استعماری

اعلامیه ژانویه ۱۹۶۸ بریتانیا در مورد عقب نشینی صلح بریتانیایی از شرق سوئز تا ۱۹۷۱ احساس اضطرابی در خلیج فارس ایجاد کرد که همکاری عرب-ایرانی را ضرورت بخشید. عامل مضاعف، فضای حسن نیت ایجاد شده بواسطه ملاقاتهای رهبران سعودی و ایرانی در ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ بود. در این ملاقاتها تصمیم گرفته شد کشورهای منطقه همکاری وسیعی را با یکدیگر شروع کنند. برخلاف تبلیغات منفی در غرب علیه این دوره از سلطه منطقه‌ای بر امور منطقه، بسیاری از مسائل پیچیده مرزی حل شدند. دو تا از پیچیده ترین مناقشات سرزمینی که در این دوره حل شدند عبارت بودند از مناقشات بر سر فلات قاره در سال

۱۹۶۸ میان ایران و عربستان سعودی که شامل دو جزیره می شد و تفاهم ۱۹۷۱ میان شارجه و ایران بر سر جزیره ابوموسی. این حل شدن‌ها با چند توافقنامه دیگر دنبال شد مانند توافقنامه مرزی فلات قاره ۱۹۶۹ میان قطر-ایران؛ توافقنامه مرزی دریایی ۱۹۷۱ ایران-بحرین؛ تعیین حدود مرزی ایران-عمان در تنگه هرمز، و توافقنامه مرزی رودخانه ای و درون مرزی میان ایران و عراق در همان سال. مرزهای دریایی نیز میان ایران و دوی و میان قطر و ابوظبی در آن دوره حل و فصل شدند.

دیگر موارد تفاهم و همکاری عرب-ایرانی در دوره ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ شامل دست کشیدن ایران از دعوی تاریخی خود بر بحرین و واکنش بسیار موثر در ۱۹۷۳ به درخواست کمک عمان برای خنثی کردن توطئه های مارکسیستهای جدایی طلب علیه یکپارچگی سرزمینی خود. در عملی مشابه، همکاری عرب-ایرانی در سازماندهی کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) که باعث بالا رفتن ارزش منطقه خلیج فارس در مرکز ژئوپولیتیک جهانی دهه ۱۹۷۰ و برگرداندن موثر توازن نفوذ سیاسی در نظام سیاسی بین المللی به نفع منطقه خلیج فارس، یعنی اعراب و ایرانیها، شد.

۳ - جنگ ها و آغاز صلح آمریکایی

تجاوز عراق به ایران ناوگان دریایی ایالات متحده را به بهانه مشایعت کردن کشتیهای کویتی به منطقه آورد و اشغال کویت توسط عراق بهانه لازم برای استمرار حضور نظامی و دائمی آمریکا را در خلیج فارس بدست داد. حداقل در مورد تجاوز عراق به ایران، مقامات ایالات متحده علناً و صراحتاً سیاستها و سیاستمداران کشورشان را مسئول می دانند (۲۷). این رویدادها با شباهت داشتن با سیاستهای استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن»، مصادف شده با تحولات سریع نظام ژئوپولیتیک جهانی که اهمیت کنترل خلیج فارس را در ناامنی های در حال ظهور جهان قرن بیست و یکم افزایش داد. این وضعیت جدیدی است که تداوم آن نیازمند ادامه مناقشات مستمر در میان دولت‌های منطقه است.

آشتی مجدد عرب-ایرانی یکبار دیگر شروع شده و به نظر می رسد که تجربه دهه ۱۹۷۰ تکرار می شود اما این بار با اعتماد متقابل بیشتر. از اهمیت زیادی برخوردار است که این واقعیت را بدانیم که ایرانیها و اعراب در تحقق موازنه و همکاری منطقه ای در دهه ۱۹۷۰ موفق بوده اند و آن هم عمدتاً بدین دلیل بود که هر دو طرف از حسن نیت و دوستی ایالات متحده پس از اعلام دکترین نیکسون مبنی بر عدم دخالت در منازعات منطقه ای و واگذار

کردن امنیت منطقه ای در سراسر جهان به دست قدرتهای منطقه ای، بهره بردند. همینطور مهم است بدانیم که در ژئوپولیتیک منطقه ای در حال ظهور منافع مشروع غرب، جریان امن و مداوم نفت و گاز از خلیج فارس است. مشابهاً، برگشت به دوران تفاهم و همکاری در چهارچوب هر نوع موافقت نامه ای نیازمند حسن نیت غرب از طریق مطمئن شدن در مورد این امر است که منافع مشروع حفظ خواهد شد. همچنین این نکته مهم است که حسن نیت منطقه ای شرط ضروری و لازم حل مناقشات است و گرنه تقویت مناقشات به هزینه ویران کردن دامنه حسن نیت و همکاری در منطقه-روشی که امارات متحده عربی در حال حاضر انجام می دهد- آسیب زننده خواهد بود و تنها می توان منتج به تداوم توجیه منطقه ای برای سلطه کشورهای فرامنطقه ای شود که خود منبع ناامنی است. اگر امارات متحده عربی واقعاً قصد دارد تا مناقشات سرزمینی اش را با ایران حل و فصل کند باید با مسئله بعنوان یک مسئله فنی برخورد کند؛ یعنی ابوظبی ابتدا و پیش از همه مسئله دعاویش را بر جزایر مورد بحث از حالت سیاسی خارج و سپس سعی کند تا تناسب و حد ادعا را در نظر بگیرد بطوریکه بتواند به عنوان یک دعوی جغرافیایی و حقوقی واقعی قابل مقبول افتد.

از طرف دیگر، همانطوریکه توجه بین المللی بیشتری بر موضوعات امنیتی مربوط به خلیج فارس و دریای خزر- دو منطقه انرژی آسیای غربی- متمرکز می شود، اهمیت جایگاه جغرافیایی بی نظیر ایران میان این دو منطقه و اجتناب ناپذیری نفوذ طبیعی آن بر مسائل امنیت منطقه ای بدیهی تر می شود. در مقابل این پیش زمینه و این واقعیت که ایران واقعیتهای ژئوپولیتیک جهانی قرن بیست و یکم را با اعلام سیاست تنش زدایی در روابط خارجی خود و ارائه یک شکل جدید و سازنده گفتگو میان ملتها از طریق پیشنهاد گفتگوی تمدنها به خوبی می شناسد، ایالات متحده هنوز تداوم رویکرد مواجهه و رویارویی خود با ایران و نقش و منافع ایران را با در انزوا گذاشتن آن در هر دو منطقه ترجیح می دهد. پافشاری واشنگتن بر این رویکرد بر خلاف این خرد متعارف است که امنیت منطقه ای به بهترین شکل از طریق همگرا کردن همه بازیگران منطقه ای حفظ می شود، درست همان کاری که متحدان ایالات متحده در خلیج فارس موفق شدند از طریق توسعه همکاری با ایران برای صلح و ثبات این منطقه انجام دهند. در همین حال عربستان سعودی و بعضی از دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس همکاری استراتژیک با ایران را در نظر دارند. برای نمونه ملک عبدالله سعودی در مصاحبه ای با روزنامه عربی زبان الشرق الوسط چاپ لندن در اول ژوئن ۱۹۹۹ با بیان اینکه ایران حق مسلح کردن خود برای حفاظت از خود را

دارد، از برنامه های تسلیحاتی ایران دفاع کرد. بخاطر همه این مسائل است که روابط ایالات متحده-ایران باید بعنوان کلید حفظ امنیت در آسیای غربی و نیز حل مسائل اقتصادی و استراتژیکی ایران در نظر گرفته شود. برخلاف برداشت فعلی در غرب و در جهان عرب، مسئله روابط ایران-ایالات متحده در حوزه عمومی ایران بسیار زیاد مطرح می شود که عمدتاً به دو دلیل است: اول گسترش مشارکت سیاسی مردم در کشور و دوم اعلامیه های عمومی توسط رهبران سیاسی ایالات متحده در مورد این موضوع. موارد ذیل می توانند بعنوان عوامل اصلی تأثیرگذار بر نگاه فعلی واشنگتن به ایران به حساب آیند:

۱ - موقعیت جغرافیایی بی نظیر ایران میان خلیج فارس و دریای خزر، و این حقیقت که ایران توانایی ارتباط دادن عمق ژئوپولیتیکی شمال خود با عمق ژئوپولیتیکی جنوب خود را از طریق اختصاص دادن یکی از چندین بندر خود در خلیج فارس به هر یک از کشورهای محصور خزر-آسیای مرکزی برای استفاده انحصاری و مستقلانه آنها در چارچوب حاکمیت ایران و حکومت قانون دارد. نه تنها این عمل موقعیت جغرافیایی بی نظیر ایران را تبدیل به یک موقعیت ژئوپولیتیکی بی نظیر در نظام جهانی می کند بلکه به کشورهای خزر-آسیای مرکزی امکان دسترسی مستقیم و آسان به مسیرهای تجارت بین المللی و به کشورهای خلیج فارس امکان ایفای نقش مستقیم در تجارت انرژی خزر-آسیای مرکزی را نیز ارائه خواهد داد(۲۸). این وضعیتی است که ایالات متحده به سختی می تواند آنرا برای همیشه نادیده بگیرد بویژه با ملاحظه این واقعیت که همه تلاشهای آمریکا برای خنثی کردن این جغرافیا از طریق دور کردن مسیر تجاری نفت و گاز از ایران موفقیت کمی داشته است.

۲ - فرایند مردم سالاری شدن ایران و مشارکت فزاینده مردم آن که ایالات متحده نمی تواند به آن توجه ای نکند. این امر این پیام را در خود دارد که واشنگتن دیگر با دولت ایران به تنهایی مواجه نیست بلکه در این ارتباط به طور فزاینده ای با مردم ایران روبروست. در ضمن، بعضی از ما این ایده را تقویت کرده ایم که ایران نمی تواند برای همیشه در انزوا زندگی کند بلکه باید روابط خود را با جهان خارج منجمله ایالات متحده گسترش بخشد.

۳ - فشار سیاسی اعمال شده به حکومت ایالات متحده از داخل و نقش بحرین در تشویق حکومت دموکرات سابق برای ترمیم عناصر بین المللی روابط خود، با عربستان سعودی، کویت، قطر، عمان و با ایران، چراکه آنها همکاری ایران-اعراب را در خلیج فارس به عنوان عامل اصلی ثبات و امنیت در آن منطقه می دانند. این سیاست حفظ امنیت منطقه از طریق همگرایی منطقه ای تنها زمانی پایدار است که با یک ابرقدرت تحت حکومت

جمهوریخواهان فعلی که مایلند تا حرف آخر را در امور امنیتی منطقه بزنند، سر و کار نداشته باشیم. اتحادیه اروپا فرصتهای اقتصادی خوبی را در کمک به حل مناقشات ایالات متحده-ایران می بیند. در جبهه داخل، شرکتهای نفتی و دیگر شرکتهای صنعتی و نیز تعداد زیادی از شخصیت های سیاسی مانند سیروس ونس و ریچارد مورفی واشنگتن را بخاطر ناتوانی در حل مسئله روابطش با ایران نقد کرده اند. آنها اصرار دارند حکومت، شرایط ایران را بپذیرد و هویت سیاسی جدید آنرا شناسایی کند.

طبیعی شدن روابط میان دو کشور متخاصم تنها از طریق مراحل ذیل امکانپذیر است: الف) اعلامیه تنش زدایی که توسط ایرانیها در سیاست خارجی خود همراه با پیشنهاد خاتمی برای تقویت «گفتگوی تمدنها» در روابط بین المللی صورت گرفته است، اما واشنگتن هنوز به سیاست وارد کردن اتهامات مختلف به ایران ادامه می دهد: ب) اجرای اقدامات اعتماد سازی که در این رابطه نیز ایران بعضی از سیاستهای منطقه ای خود، بویژه سیاستهای مربوط به فرایند صلح اعراب-اسرائیل را تغییر داده اما ایالات متحده هیچ گام واقعی که به اعتماد سازی میان دو کشور کمک کند برنداشته است. ج) برقرار کردن ارتباطات دیپلماتیک.

در مورد مسئله اعتمادسازی لازم به ذکر است که تظاهر دولت ایالات متحده به نگرانی در باب دموکراسی و حقوق بشر برای مردم ایران و در نظر گرفتن همان مردم به عنوان تروریست و محروم کردن ورود آنها به ایالات متحده به سختی می تواند نشان دهنده حسن نیت باشد. حکومت فعلی ایالات متحده از اواخر ۲۰۰۱ و بدون هیچ دلیل معقولانه ای دشمنی خود را با ایران شدت بخشیده است. منابع آمریکائی کاملاً روشن کرده اند که افراد درگیر در حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همگی ملیت سعودی، مصری و اردنی داشتند. با این حال، جورج بوش ایران را در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در محور شیطنانی خود همراه با عراق و کره شمالی قرار داد. علاوه بر این، در حالیکه غرب تصدیق کرده که همه اعضای سازمان های تروریستی القاعده و طالبان، پاکستانی، افغان، سعودی و مصری بودند، دولت ایالات متحده ایرانیها را از ورود به ایالات متحده ممنوع کرده تا از تروریسم در آن کشور جلوگیری کند. این رفتار آشکارا تبعیض آمیز و به شدت تهاجمی علیه ایران و ایرانیها توسط دولت ایالات متحده شکی باقی نمی گذارد که سیاست دولت آمریکا تنها برای خوشایند گروهی از اسرائیلیهای متعصب ضدایرانی طراحی شده است. این شدت بخشیدن به تنش میان دو کشور تهدید نسبت به امنیت و ثبات در آسیای غربی را افزایش داده و باید به گونه ای جدی مورد بررسی قرار گیرد.

اگر دو طرف تصمیم بگیرند تا شکاف میان خود را پر کنند، انتظار می‌رود ایران به فرایند همگرایی در نظام سیاسی جهانی قرن بیست و یکم تسریع بخشد و از ایالات متحده نیز انتظار می‌رود که نسبت به ایران معیارها و ابزارهای اعتمادسازی ذیل را در دستور کار قرار دهد:

- ۱ - رها کردن ژئوپولیتیک تغییر مسیر لوله های نفت و گاز خزر-آسیای مرکزی و اجازه دادن به طی شدن مراحل طبیعی اقتصاد.
- ۲ - آزاد کردن داراییهای ایران در ایالات متحده و موافقت در مورد بازنگری جدی و اساسی در استفاده دلبخواهانه از این دارائی ها به نفع شهروندان و شرکتهای خود.
- ۳ - رها کردن قانون معروف داماتو در مورد ایران و مردم آن.
- ۴ - برچیدن همه تحریمهای اقتصادی علیه ایران.

یادداشت ها

1 - Pirouz Mojtabeh-Zadeh, The Greater Middle East in the Twenty First Century, Paper presented to the international seminar on 'The Emerging Security Environment in the Mediterranean and Greater Middle East, Halki, Greece, 12-16 September 1999, and as appeared in 'Persian Heritage', Vol. 4, No. 16, New Jersey, US, Winter 1999, PP. 16-20.

2 - Saul B. Cohen, Geography and Politics in a World Divided, 2nd edition, Oxford U.P.: New York, 1976.

3 - Geoffrey Kemp, The Energy Superbowl; Strategic Politics and the Persian Gulf and Caspian Basin, Published by Nixon Centre for Peace and Freedom, Washington DC, 1997PP. 14-16.

4 - N. Khrushchev, Khrushchev Remembers - The Last Testament, Translated into English and edited by Strobe Talbott, London 1974,

P. 297 f.

۵ - برای جزییات بیشتر بنگرید به

Pirouz Mojtahed-Zadeh, Security and Territoriality in the Persian Gulf, Section III, Qatar – Bahrain Territorial and Boundary Disputes, Curzon Press, London 1999, PP. 115 to 158

۶ - برای جزییات بیشتر بنگرید به

Pirouz Mojtahed-Zadeh, Keshvarha Va Marzha dar Mantaqeh-e Jeopolitik-e Khalij-e Fars = Countries and Boundaries in the Geopolitical Region of the Persian Gulf, collected and edited by Hamid-Reza Malek-Mohammadi Nouri, IPIS Publication, Tehran 1994, P. 171

۷ - برای جزییات بیشتر بنگرید به

Dr. Pirouz Mojtahed-Zadeh, Jahan-e Siasi dar Sali Keh Gozasht = The Political World in the Year that has Passed, Ettelaat Siasi- Eqte-128),-sadi (Political and Economic Ettelaat), Vol. 12, No. 7 & 8 (127 Farvardin and Ordibehesht 1377 (March-April 1998), P. 21

8 - Pirouz Mojtahed-Zadeh, A Geopolitical Triangle in the Persian Gulf, The Iranian Journal of International Affairs, IPIS Publication, Vol. VI, Nos. 1 & 2, Sprin/Summer 1994, PP. 47-59.

9 - Iran Focus, Vol. 3, No. 6, London June 1990, P. 6.

۱۰ - برای شرحی کامل از مناقشات ایران- امارات متحده عربی بر سر جزایر تنب و ابوموسی بنگرید به

Pirouz Mojtahed-Zadeh, The Islands of Tunb and Abu Musa, CN-MES/SOAS University of London publication, 1995.

11 - Confidential Memorandum by Sir T. Sanderson, 14 July 1902, FO 416/10.

12 - Government of India to Broderick, Enclosure in No. 130 of 16.4, 1904, FO 416/17, P. 191.

13 - Pirouz Mojtabeh-Zadeh, The Islands of..., op. cit., P. 14.

۱۴ - برای متن کامل MOU بنگرید به
Pirouz Mojtabeh-Zadeh, Security and..., op. cit., Appendix III, PP. 227-233.

15 - UN Monthly Chronicle, No. 9 (1), January 1972, Records of the month of December 1971, P. 48.

16 - Iran Focus, Vol. 5, No. 11, London November 1992.

17 - New Republics – Problems of Recognition, Report in The Echo of Iran, No. 12 (47), December 1991, P. 6.

18 - Iran signs Trilateral Agreement with Turkmenistan and Armenia, Ettelaat International (London), No. 246, Tuesday June 6, 1995, P. 10.

19 - Ibid.

20 - Iranian Port welcomes Indian Traffic to Central Asia, Ettelaat International, No. 216, Tuesday March 28, 1995, P. 8.

۲۱ - برای جزییات بیشتر بنگرید به

Pirouz Mojtabeh-Zadeh, Iranian Perspective on the Caspian Sea and Central Asia, in Iwao Kobori and Michael H. Glantz ed. Central Eurasian Water Crisis, United Nations University Press, Tokyo 1998, PP. 105 – 124.

22 - Remarks by Glen Rice, US Department of State, at a seminar on the Caspian Sea, London February 24, 1995, as appeared in Iran Most logical route to export Caspian Oil, Ettelaat International (London), No. 200, Monday February 27, 1995.

Remarks by John Wolf, US Energy Envoy in the Caspian Region, in the Seminar on The Political and Economic Prospects in the Caspian Sea Region, London Wilton Park Conferences, 6-9 March 2000.

24- Remarks by Pirouz Mojtabeh-Zadeh at the 9th International Halki Seminar on The Emerging Security Environment in the Mediterranean and Greater Middle East, Halki Island, Greece, 12-16 September 1999.

25- Pirouz Mojtabeh-Zadeh in interview with Radio France International, Wednesday January 20, 1999.

26- US Plans to Dominate Caspian Region Through NATO, Pirouz Mojtabeh-Zadeh in interview with Iran 'Iran News' English daily, Vol. VI, No. 1495, Tehran January 22, 2000.

27- Remarks by Madam Albright, US Secretary of States, in a meet-

ing of US-Iranian Association, March 17, 2000.

28- Remarks by Pirouz Mojtahed-Zadeh at the International Seminar on Iran's prospects at the threshold of the twenty first century, organised by Centre for Global Energy Studies, London 5-6 October to the Persian Gulf and Caspian Sea, position between these .

